



مرحوم آیت الله سید جلال الدین آشتیانی

# صاحب اهتزاز روحانی و طرب قدسی ...

بود. روزی فرمود، «دو روز بعد از مراجعت از درس، برای رفع خستگی، یکی دو پک به سیگار زدم. روز سوم بی اختیار به طرف سیگار رفتم و بدون درنگ از آن دور شدم.»

امام (ره) از مقدس مآبی نفرت داشت و از این طایفه دل خوشی نداشت. به مبانی تشیع سخت پابند بود و عقاید خویش را با ضوابط و قواعد مسلم عقلی و نقلی و بر اصول صحیح استوار کرده بود و هیچ اصل و فرعی را بی دلیل نمی پذیرفت.

رساله مصباح الهیاده و شرح دعای سحر، اعتقادات اوست در ولایت و سر مویی انحراف از اصول و قواعد تشیع در آثار و افکار و گفتار و نوشته‌ها و تألیفات آن بزرگ انسان کامل دیده نمی شود. آنچه می گفت و می کرد، به دور از مدهانه و مصلحت اندیشی های جزئی جایز در سنت سیاست بود.

در مبارزه بر ضد دربار، جمعی از روحانیون، تابع صرف امام (ره) بودند و اگر امام (ره) رهبری مبارزه را به عهده نگرفته بود، آنان نقشی ایفا نمی کردند، یعنی تن به رهبری فرقه‌های به ظاهر اسلامگرا و در باطن چپ‌رو نمی دادند.

مقصود آن که اگر امام (ره) پس از انقلاب، بدون فوت وقت، از گسترش نفوذ فرقه‌های چپگرا و منافق پیشگیری نمی کرد و پی به نقشه‌ای که آنان در صدد اجرای آن بودند، نبرده بود و یا خویش را به ایران نمی رساند و شخصاً زمام امور را در دست نمی گرفت، حتی اگر رژیم نیز ساقط می شد، ملت ایران به مصایب بی شماری مبتلا می شد. اگر آن جماعت که رسالت خود را پیاده کردن یا به اجرا گذاشتن دین توحیدی بی طبقه می دانستند، سلطه پیدا می کردند، به احدی رحم نمی کردند.

پس از آن مدتی که امام (ره) در ترکیه به حال تبعید ماند، شاه و اطرافیان فکر می کردند، بهتر است ایشان را به نجف تبعید کنند، زیرا اگر ایشان به نجف بروند، در برابر علمای بزرگ نجف، خجالت زده خواهد شد، چون آنان از وی بزرگترند، به طوری طبیعی ایشان مورد توجه واقع نشده، تحقیر خواهد شد!

با این تصور و پندار غلط، امام (ره) را با حاج آقا مصطفی به نجف تبعید کردند که خوشبختانه، به رغم خواست و آرزوی آنان، علمای نجف، استقبال گرمی از امام (ره) کردند. من از دوستی که آن زمان در نجف بود، شنیدم که حتی آقای حکیم، که مرجع شاخص حوزه نجف بود، با اینکه پیرمرد بود، برای دیدن ایشان می آمد. این در حالی بود که کسانی با آمدن ایشان به استقبال حاج آقا روح الله خمینی، موافق نبودند و تلاش می کردند که این دیدار صورت نگیرد. حتی به ایشان می گویند، «معلوم نیست حاج روح الله اکنون کجا باشد.» آقای حکیم، همان جلوی در خانه‌ای که برای امام (ره) اجاره کرده بودند، می نشیند و می گوید، «من هیچجا می نشینم تا حاج آقا روح الله بیاید.»

امام (ره) خود بنیانگذار مرجعیت خویش بود. به این معنی که توفیق او در تدریس فقه و اصول فقه خارج، حیرت آور بود. آن مرحوم در مدتی نسبتاً کم، از نواحی هوش سرشار و ذوق کم مانند و دقت نظر و حسن سلیقه در تدریس، به انضمام روانی زبان و قدرت بیان و قوه فوق العاده در تفهیم مطالب و احتراز از نقل اقوال علما و فقها در حد خارج از اعتدال و لزوم، طلاب مستعد و باهوش را به درس خود متوجه کرد و بسیار زودتر از آنچه که محتمل بود، بزرگترین و پرجمعیت‌ترین حوزه فقهات و اجتهاد را از آن خود کرد. با آنکه استاد مسلم معقول و حکمت آن بود، از آمیختن مسائل حکمی با علم اصول و فقه سخت خودداری می فرمود و معتقد بود که هر علمی جا و مقام خاصی دارد.

بنده حقیق در سال ۱۳۴۰ که شرح مشاعر ملاصدرا را با تعلیقات و مقدمه مفصل خود برای چاپ می‌کردم (که در سال ۱۳۴۲ چاپ شد)، در مقدمه این کتاب که نظری اجمالی به سیر فلسفه و عرفان در چند قرن اخیر دارد، نوشته‌ام، «استاد علامه آقای حاج آقا روح الله خمینی، زعم بزرگ شیعه، از دانشمندان بزرگ و متفکر این عصرند و معقول و منقول را سالیان متمادی تدریس کرده‌اند و در این اواخر متمحض در تدریس فقه و اصول شدند و در مدت کمی حوزه تدریس آن جناب، پرجمعیت‌تر از حوزه تدریس جمیع اساتید عصر شد...»

اینجانب در اغلب آثار خود، با ذکر عناوین مذکور، از مرحوم امام مطلب نقل کرده‌ام. در دورانی که ذکر نام ایشان متنوع و رساله علمی‌شان به قول برخی از دانشجویان، فاجاقت بود، کسی از ارباب علم و معرفت به ما اعتراضی نمی کرد که چرا با این عناوین از آن بزرگ یاد می‌کنی و ما نیز با شناسایی کامل و معرفت تام، به او ارادات داشتیم و جاذبه علمی و جامعیت او تأثیری عمیق بر ما داشت. چنان که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی روزی به نگارنده فرمودند، «حاج آقا روح الله چشم و چراغ حوزه‌اند.»

منظور حقیق آن است که امام (ره) قبل از ورود به میدان مبارزه با حکومت زمان، علماً و عملاً مورد تصدیق همگان بود و منکر نداشت، جز مغرضان که در هر عصری وجود دارند.

حضرت امام (ره) دارای خصایص و صفاتی برجسته و روحیاتی پر جاذبه بود. شاگردان خود را نمی شناخت و در صدد شناسایی هم بر نمی آمد و در فکر جمع کردن مرید نبود. بیان او در مطالب دقیق علمی، بلیغ و فصیح بود. هرگز برخلاف عقیده خود سخن بر زبان جاری نمی کرد و از انتقاد از اشخاص، سخت پرهیز داشت. مگر در مقامی که ضرورت اقتضا می کرد. در این صورت، در بیان حقیقت، واهمه به خود راه نمی داد. اگر از فضل و دانش و معنویات کسی سؤال می شد، چنانچه آن شخص صاحب فضیلت بود، با احترام از او نام می برد و اگر تو خالی بود، می فرمود، «چه عرض کنم!» امام (ره) بسیار صبور و خوشبختدار و به عبارت واضح‌تر، بر خود مسلط

این بنده حقیق بعد از شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی که برای تحصیل به قم مشرف شدم، حضرت امام (ره) را در مدرسه زیر کتابخانه مدرسه فیضیه در حال تدریس زیارت کردم و تمام مطالبی را که آن روز تقریباً در یک ساعت اضافه فرمودند، به حافظه سپردم. عباراتی که ایشان با زبان روشن و بیان محکم تقریر می فرمودند، از جاذبه‌ای حیرت آور برخوردار بود و در بیان و تقریر و تحریر و عبارات نمی گنجد. آن روزگار، آقا جوان و فوق العاده با نشاط بود و سعی داشت معضلات تفهیم شود و الحق در مستمع صاحب ذوق، یک نوع اهتزاز روحانی و طرب قدسی و ملکوتی ایجاد می کرد. زبان موعظه امام، دومی نداشت و یا ماندیدیم.

صحبت در خدائشناسی و مراتب و درجات آن بود و تقریر این مهم که احوال همه طوایف، از سعیدان و اشقیاء و متوسطن، در قرآن مذکور است. یک درجه از معرفت، تحصیل علم به خداوند از طریق موجودات محسوسه‌ای است که جزو عجایب خلقت اند. شتر از عجایب خلقت است، ولی اگر کسی حق را از طریق معرفت به حالات و اطوار و ظاهر و باطن شتر بشناسد، این خود یکی از طرق خدائشناسی است و اگر معرفت انسان، مادام‌العمر منحصر شود به معرفت به حق از طریق این حیوان عجیب‌الخلقه و از محسوس به معقولات تجاوز نکند و از بند عقل خلاص نشود و مخاطب این خطاب نگردد که «اولم یعلم بربک انه علی کل شیء شهید» او شترشناس است، نه خدائشناس...

□ □ □

امام (ره)، در حدود پنج ماهگی پدر و در پانزده سالگی مادر را از دست داد، ولی حق تعالی به لطف خود، او را موفق به تحصیل در علوم منقول و معقول نزد استادان بزرگ و نخبه کرد و بعد از شهریور ۲۰، زمانی که نگارنده به قصد تحصیل به شهر قم مشرف شدم، آن مرد بزرگ، استاد مسلم در حکمت متعالیه و از استادان مسلم در کتب عالیة سطوح در علوم منقول بود.

متجاوز از بیست سال، شرح منظومه و اسفار تدریس کرد. استاد یگانه در علم عرفان، یعنی معرفت اسماء الله و نفیس ترین دانش بشری موروث از اولیاء، علم توحید و ولایت و نبوت و شئون آن، محسوب می شد و مدتی برای برخی از ارباب معرفت، شرح بر فصول را تدریس کرد، ولی محیط، لیاقت آموزش اشرف علوم و فنون را نداشت. روزی از آن جناب سؤال کردم که: «آیا آنچه شارح قیصری در فرق بین عطایای ذاتی و اسمائی نوشته است، به نظر حضرت تعالی درست است؟»

فرمودند، «نه» و به نحو مختصر، فرق بین این دو قسم از عطایا را بیان فرمودند. عرض کردم، «حیف نیست که منع فیض می فرماید؟ اگر همین فصول قونوی را که با تعلیقات مرحوم آقا میرزا هاشم چاپ شده است، برای افراد مستعد تدریس بفرمایند. مشکلی پیش می آید؟» فرمودند، «مسواوی است با انتحار. عیب دیگری وجود ندارد.»

□ □ □